

به دانشجویان پندپذیر*

مجتبی مینوی

جناب آقای رئیس دانشگاه مصلحت دیدند که امسال یک تن از پیران دانشگاه از برای دانشجویان چند کلمه‌ای بگویند. اما از قضا انتخاب ایشان بر کسی قرار گرفته است که در فن سخنرانی چندان مهارتی ندارد. اگر یکی از مردان دین و وعاظ و مذکرین به سخن گفتن دعوت شده بود کارش آسان‌تر بود. آیه‌ای از قرآن مجید تلاوت می‌کرد، مثلاً که، قل هل یستوی الذین یعلمون والذین لا یعلمون، و حدیثی از پیغمبر اکرم می‌خواند، مثلاً که، اطلبوا العلم من المهد الی اللحد، آنگاه چند شعری از این شاعر و آن شاعر ... اما بنده با شیوه مردان دینی که آشنایی ندارم سهل است با فوت و فن سخن‌رانان سیاسی نیز بیگانه‌ام. چیزی ندارم که برای دانشجویان دانشگاه بگویم جز چند کلمه نصیحت و به قول فردوسی، لب پیر با پند نیکوتر است.

دوستان گرامی، بعضی از شما امروزه به رتبه دکتری یا فوق‌لیسانس نایل شده‌اید و به اصطلاح فارغ‌التحصیل شده‌اید. ولی این لفظ فارغ‌التحصیل همان قدر که لفظاً غلط است معنأ هم غلط است. لفظ بدین جهت که باید فارغ از تحصیل

*. یغما، شماره ۲۹۱، آذر ۱۳۵۱، صص ۵۳۰ تا ۵۳۶.

و فراغ از تحصیل گفت، و معنی بدین سبب که اگر چشم و گوش انسان باز باشد می‌داند که هرگز از تحصیل فارغ نمی‌توان شد. عبارتی به ابن‌سینا نسبت می‌دهند که شاگرد او از قول خود او نقل کرده و گفته است ابن‌سینا وقتی که سی و چندساله بود گفت که من به هجده سالگی که رسیده بودم به حدّ اعلای آشنایی خود با علوم زمان واصل شده بودم، و دیگر بعد از آن چیزی یاد نگرفتم، فقط فرق کار در این است که آن روز هر چیزی که فرا گرفته بودم در یاد من بود و حاضرالذهن بودم، و امروز آن چیزها در ذهن من پخته‌تر شده است و جزء وجود من شده است.

اگر این گفته از قول یکی از اهل زمان ما - از آن کسانی که بعد از گرفتن دیپلم دیگر هرگز لای کتاب را باز نمی‌کنند و خواندن و نوشتن را بکلی کنار می‌گذارند نقل شده بود بنده می‌توانستم باور کنم. ولی از ابن‌سینا بنده قبول نمی‌کنم که چنین چیزی حقیقت داشته باشد و او چنین سخنی گفته باشد. به‌عکس، او را از زمره آن کسانی می‌شمارم که گفته‌اند «اگر روزی از عمر بر من بگذرد و در آن روز چیز تازه‌ای نیاموزم آن روز را جزء عمر خود محسوب نمی‌دارم.» به همین قیاس عرض می‌کنم اگر شما جزء مردم دانا و هوشیارید این اخذ رتبه دکتري یا درجه فوق لیسانس را نشان پایان آموزش و فارغ شدن از تحصیل نمی‌پندارید، بلکه آن را درواقع در حکم اجازه شروع به کار محسوب می‌دارید و از حالا به بعد تا آخر عمر هرگز از آموختن فارغ نمی‌نشینید. تصدیق دکتري دلیل بر این نیست که شما چیزی یاد گرفته‌اید، بلکه می‌توانم بگویم که دانشگاه هرگز به هیچ‌کس علمی نمی‌آموزد. عمده مطلب این است که امروزه علوم بشر بقدری منشعب و منبسط شده است که هیچ‌کس نمی‌خواهد همه آنچه

را که برای زندگانی لازم است یاد بگیرد، و هیچ دانشگاهی نیست که بتواند همه علوم را به دانشجویان بیاموزد.

حدّ اعلاّی کمکی که دانشگاه و استادان به جویندگان دانش و طلاب علوم می‌توانند بکنند این است که به ایشان راه کار و شیوه تحقیق و تتبع را بیاموزند و یاد بدهند که چگونه تفحص و تجسس نمایند و جواب مشکلات خود را بیابند. اگر استادان شما به شما طریق کار کردن را آموخته باشند و گفته باشند که فی‌المثل از برای یافتن شرح احوال فلان فیلسوف و نویسنده و شاعر و دانشمند به چه مأخذها و منابع‌هایی رجوع باید کرد، یا از برای تحقیق در مسائل فیزیک و شیمی به چه آنها و وسایل احتیاج دارید و چگونه باید در آن طریق قدم بردارید، یا از برای ترجمه کتابی از زبانی به زبان دیگر چه مایه‌ها و استعدادها از برای شما واجب است و چه شیوه‌ای را باید پیش بگیرید، حدّ اعلاّی مساعدت را با شما کرده‌اند و شما را در طریق ترقی و پیشرفت انداخته‌اند.

مایه تأسف است که در تجربه شخصی بنده بسیار کم بوده‌اند استادهایی که در دوره تحصیل در دانشکده‌ها واقعاً راه کار را به دانشجو بیاموزند و آموخته باشند، و نسبت به آن عده بسیار معدودی که این هنر را داشته‌اند باید همواره حق شناس بود و احترام ایشان را باید داشت. غالب معلمین عادت دارند که متنی را می‌آورند و آن‌طور که آن را خودشان از استاد خود فرا گرفته‌اند از برای شاگردان خود تکرار می‌کنند و کمتر تصرفی در آن نمی‌کنند و تحقیق در صحت و سقم مطلبی که آموخته‌اند نمی‌نمایند. نتیجه این می‌شود که معلومات و اطلاعاتی که در مدرسه تحویل دانشجو می‌شود همگی کهنه و قالبی و منجمد و خام و قشری است و با تعمق و غوررسی همراه نیست و اگر در میان دانشجویان

کسانی باشند که واقعاً طالب دانش و معرفت و تحقیق و کسب اطلاع باشند، خواه در دوره تحصیل و خواه پس از گرفتن تصدیق ختم تحصیل، باید خودشان دنبال کسب معرفت بروند و تحقیق و تتبع شخصی بنمایند. بدین جهت می‌توان گفت که حتی کسانی هم که به ترتیب معین و سیستماتیک از مدارس ابتدایی و متوسطه گذشته و در دانشگاه تحصیل کرده‌اند و دیپلم و لیسانس و فوق لیسانس و دکتری گرفته‌اند، اگر واقعاً چیزی می‌دانند همه را به سعی شخصی فرا گرفته‌اند و در حقیقت مردان خودساخته هستند و آنها که شخصاً اهل تعلّم و تحصیل و کسب معرفت نبوده‌اند و به آن قدری که استاد و معلم به ایشان آموخته‌اند اکتفا کرده‌اند اطلاعاتشان کهنه و بی‌روح و سطحی و جامد است، و حدّ اعلاّی سخنی که در حق ایشان می‌توان گفت اینکه چند کلمه‌ای حفظ کرده‌اند بی‌آنکه صاحب معرفت شده باشند.

جامعه‌ای که در آن اکثریت تربیت‌یافتگان مدارس از این نوع باشند که چند کلمه‌ای حفظ کرده‌اند بی‌آنکه صاحب معرفت شده باشند یک صفت بارز دارد: نادانی. در دستگاه‌های اجتماعی و تبلیغی و اقتصادی و اداری چنین جامعه‌ای صفات بارزی که می‌توان تشخیص داد نادانی است و غرور و نادرستی. همه کسانی که بر سر کارهای مهمّ و در مقام‌های مسئول نشسته‌اند، به‌استثنای عدّه بسیار معدودی، در کار خود جاهلند، آن اندازه هم درستی ندارند که به جهل خود اذعان نمایند. در چنان مملکتی نادانی و نادرستی و کبر و غرور دست به دست هم می‌دهند و اوضاع مملکت را رو به نابسامانی می‌برند. اگر اوضاع و احوال مملکتی به چنان مرحله‌ای برسد امید بقا از برای تأسیسات و دستگاه‌های آن کشور ضعیف خواهد شد.

چاره کار چنان مملکتی در دست تربیت‌شدگان و تحصیل‌کردگان واقعی مملکت و دانشجویان حقیقی آن است.

پس از برای آنکه مبدا خدای ناکرده اوضاع و احوال کشور ما به چنان روزی بکشد شما تربیت‌شدگان و تهذیب‌یافتگان باید چند امر را وجهه همت خود قرار دهید:

اولاً به طریقه به‌دست آوردن معلومات صحیح و متقن واقف شوید.

ثانیاً آنی از دنبال کردن کار کسب معرفت و تحصیل اطلاع فارغ نشینید و آن‌قدر پیش بروید که واقعاً صاحب دانش و معرفت بشوید.

ثالثاً فقط در کارهایی داخل شوید و انجام دادن وظایفی را تقبل کنید که راجع به آنها علم و اطلاع دارید. مقصودتان اشتغال به امری باشد که آن را می‌توانید به بهترین وجهی انجام دهید، نه فقط کسب معاش و به دست آوردن پول هرچه بیشتر از هر راه که باشد و با هر قدر نادرستی که همراه باشد.

اگر به این طریق کار پیش برود و کسانی بر سر کارها بنشینند که دارای این شرایط باشند در دستگاههای اجتماعی و اقتصادی و فرهنگی و اداری و تبلیغی مملکت، آن اشکالاتی که تعداد مردم پیش نخواهد آمد و مملکت ما دچار عیوب مملکت جهلا نخواهد شد.

روزی بود و روزگاری بود که در کشور ایران طالبان تعلم و تحصیل بسیار کم بودند، این اندازه که حالا هست نه کتاب بود، نه مدرسه بود، نه استاد و معلم بود، و نه اهل تحصیل. حالا باید شما منون باشید که از برای شما وسایل کار بسیار بیشتر و بهتر فراهم شده است. ما در زمینهای پر گل و شل مجبور بودیم پیاده، راههای طولانی را طی بکنیم تا به مدرسه برسیم، مجبور بودیم درسهامان را

از روی جزوه‌هایی که از تقریر معلم‌ها مان نوشته بودیم یاد بگیریم، زیرا که کتاب درسی بسیار کم داشتیم. در آن روزها دولتها درصدد برآمدند که مردم را به هر طریق ممکن است تشویق به مدرسه رفتن و باسواد شدن و تحصیل علم کردن بکنند. قوانینی گذراندند و از برای تصدیق‌های مختلفی که در مراحل متفاوت به محصلین داده می‌شد مزایا و حقوقی قائل شدند و روی هر تصدیقی نوشتند که «از مزایای قانونی که به آن تعلق می‌گیرد استفاده نماید» یک روز هم یادم هست وزارت معارف اعلان کرده بود که هرکس دارای تصدیق شش ساله ابتدایی باشد می‌تواند داوطلب معلمی در مدارس ابتدایی بشود، و بنده که در آن وقت سیزده چهارده ساله بودم رفتم و به استناد تصدیق ابتدایی که داشتم سه چهار ماهی در یک مدرسه ابتدایی معلمی کردم.

اما این قوانینی که از برای تشویق به تعلّم گذرانده بودند بلایی شد از برای کشور ایران و از برای تحصیل دانش، زیرا که دانش‌آموزان و دانشجویان سعی کردند و سعی می‌کنند به اینکه به هر طریقی که ممکن است آن تصدیق را به دست بیاورند تا از مزایای قانونی آن استفاده نمایند، خواه آن معلوماتی را که آن ورقه سند اکتساب آنهاست واقعاً کسب کرده باشند یا نکرده باشند، و در طول مدت تحصیل در دبیرستان و دانشگاه بیچاره دبیران و استادان را در فشار و تنگنا قرار می‌دادند و می‌دهند تا از ایشان در امتحان نمره قبولی بگیرند ولو اینکه چیزی از موضوعی که برای آن امتحان داده‌اند یاد نگرفته باشند.

بنده معتقدم که باید کلیه قوانینی را که حقوق و مزایایی از برای صاحبان تصدیقها و دیپلمه‌ها و درجه‌های گوناگون قائل شده است ملغی کرد تا همه‌کس، نه به نیت تحصیل آن مزایا، بلکه فقط به قصد کسب علم و معرفت به مدرسه

حاضر شود و واقعاً از روی شوق و شعف تحصیل دانش بنماید. فقط به این طریق است که می‌توانیم علم و دانش و تحصیل معرفت را از بلایی که به آن گرفتار شده است رهایی بخشیم و از صورت یک وسیله کسب و تجارت و وسیله تحصیل معاش بیرون بیاوریم.

پیرانه یک نصیحت دیگر دارم و آن را در ضمن اشاره‌ای به خصوصیات فکری یک تن از بزرگان علم و دین و معرفت ایران بیان می‌کنم و می‌گذارم که خود شما از آن نتیجه‌ای را که می‌خواهید و می‌توانید بگیرید. آن مرد بزرگ را همه می‌شناسید نامش امام محمد غزالی طوسی معروف به حجة الاسلام بود.

شیوه تفکر و تعقل غزالی در اسلام بکلی تازگی داشت و منحصر به خود او بود و نظیر آن شیوه را قرن‌ها بعد از او دکارت در اروپا پیش گرفت. امتیاز غزالی در میان علمای دین اسلام در این بود که در کسب دانش و در شک کردن در آنچه به عنوان علوم یقینی تعلیم می‌شد منتهای جرأت و دلیری را داشت. مثل طلاب علوم در مدارس جدید اروپایی معتقد بود که هیچ امری را مسلم و حقیقی نباید شمرد مگر آنکه حقیقت آن به دلیل علمی و برهان عقلی ثابت شده باشد، و آن مسلم شده نیز همواره باید در مظنه شک و تردید باشد و راه بحث درباره آن باز باشد تا به مجردی که خطا بودن آن ثابت شد از عرصه مسلمات اخراج گردد. بنابراین هیچ دستگاه دینی و دیوانی و دولتی، و هیچ مؤسسه علمی، هرگز نباید مانع ابراز عقیده‌ای برخلاف امور مسلمه بشود و از انتقاد مطالبی که به عنوان حقیقت پذیرفته شده است جلوگیری کند و موافقت هم نباید بکند که دستگاه دیگری چنین منعی بکند.

انسان در آنچه مربوط به انسانیت است باید آزاد باشد. در همه انواع علوم

باید تحقیق و بررسی بشود. باید سبب و دلیل هر امری را جستجو کرد. قبول عقاید برحسب قول اولی الامر بزرگترین مانع وصول به حقیقت است. کورکورانه به قول گذشتگان نباید متکی شد. غزالی بدین جهت به بررسی عقاید موروثی و اکتسابی خویش پرداخت. ملاحظه کرد که ما نمی‌توانیم به دریافتن حقیقت امیدوار باشیم مگر در اموری که برهانشان همراه خودشان است. حتی در صحّت اصول ضروریّه تفکر هم شک است. پس بر عقل نیز اعتمادی نیست.

ولی حجة الاسلام غزالی در کتاب مشکاة الانوار که آن را نزدیک به سال وفات خود نوشته است قول خود را در باب عقل تعدیل کرده است، و از آن معلوم می‌شود عقلی که او ردّ می‌کند آن عقلی است که در امر استدلالهای دینی به کار برده می‌شود و متکلمین آن را وسیله اثبات عقاید خود می‌کنند. این متکلمین به اعجاز معتقدند، و توسط اعجاز آدمی می‌تواند اثبات کند که سه با ده برابر است یا حتی از ده بزرگتر است. این در استدلال عقلانی متکلمین مقبول است و این است عقلی که در نظر غزالی مردود شمرده می‌شود، ورنه مسائل عالیه را باید بینش و تعقل متفقاً حلّ کنند.

چنانکه عرض کردم شما با هوش خود سعی کنید نتیجه‌ای را که از این اندیشه امام غزالی می‌توانست به دست آورد استنباط کنید و در قضاوتهای خود بینش و تعقل را ملاک قرار دهید.

معتقد باشید به اینکه کورکورانه به قول گذشتگان متکی نباید شد، و همواره برای انتقاد و بررسی عقاید موروثی و اکتسابی خویش حاضر باید بود.

اگر تحصیلی که در دانشگاه کرده‌اید شما را به چنین معرفتی رسانده باشد مفید بوده است و الا فلا.